

بزرگ قبیله پارسى و پارسایى

عراق رضا زیدی *

یک زمانی بود که هر خانواده و قبیله و جماعتی برای سرپرستی نیاز به یک بزرگ مخلص و سرپرست وفادار داشت که حکم وی حکم آخری بود و بجا آوردن حکم آن بزرگ بر عهده هرکسی بود. هنوز هم در هندوستان خانواده‌هایی وجود دارند که تحت آن روایت‌های قدیمی، مسئولیت خانواده‌ها را به همان عظمت و حرمت و وقار که قبلاً داشتند ادامه می‌دهند، ولی تعداد این خانواده‌های و قبیله‌ها انگشت شمارند. ولی این قبیله و جماعت تحت سرپرستی یک بزرگی، شفقت، عظمت، کردار و ایثار را طبق همان روایت قدیم به حسن و خوبی پاسداری می‌کنند. میان این خانواده‌ها و قبیله‌ها و جمع‌ها یک خانواده به نام «انجمن استادان فارسی هند» هم وجود دارد که به ریاست استاد امیر حسن عابدی فعالیت‌های خودش را به خوبی انجام می‌داد. استاد عابدی در این انجمن همان مقام و مرتبه را داشت که در زمان قدیم یک بزرگ به عنوان رئیس خانواده داشته بود. بیشتر دوستداران فارسی، استاد عابدی را علاوه بر رئیس و سرپرست انجمن استادان فارسی هند مخلص و سرپرست خود هم می‌دانستند.

بنده اسم استاد عابدی را اولین بار در دوران انتخاب موضوع پایان‌نامه دوره دکتری خود شنیدم، عنوان پایان‌نامه اینجانب «نگاه منتقدان به مثنویات فانی کشمیری بود»، استاد عابدی این مثنویات را با یک مقدمه مفصل قبلاً به چاپ رسانده بود، بنده در دیوان فانی حواله یک کتاب را دیدم. در جستجوی این کتاب در سال ۱۹۸۸ م برای ملاقات پیش استاد عابدی به دانشگاه دهلی رسیدم. قبل از ملاقات تصویر استاد که در ذهن بنده بود،

* استاد فارسی جامعه ملیه اسلامی، دهلی‌نو.

بیان کردنش در اینجا شاید لازم نباشد، اما بنده، استاد عابدی را برخلاف آن یافتیم. وقتی صحبت کتاب که در جستجوی آن بودم به میان آمد استاد گفت من این کتاب گران قیمت را به کتابخانه تاگور در دانشگاه دهلی تحویل داده‌ام. علاوه بر این ایشان این قدر به بنده پند و نصایح دادند، مثل این که یک بزرگ خانواده به کودکی با دلسوزی مشوره می‌دهد. این سالها هم طبق همان عادت قبلی مشورت می‌دهد. در سالهای اخیر بیشتر ایشان را در خانه فرهنگ ایران دهلی نو می‌دیدیم. در خانه فرهنگ قرار بود یک دوره بازآموزی زبان فارسی برگزار شود، استاد به من امر فرمودند که شما در این دوره حتماً باید شرکت کنید و گفت که به خانه فرهنگ بروید. وقتی که من به خانه فرهنگ رسیدم و برای شرکت در بازآموزی خواهش کردم، جواب منفی بود، تلفونی استاد را از این وضعیت آگاه کردم، ایشان جواب داد شما تشریف ببرید وقتی که دوره بازآموزی شروع می‌شود، بنده آنجا هستم. از این جواب استاد مسرتی به من دست داد که آن را نمی‌توانم بیان کنم، ما طبق حکم ایشان برای شرکت در بازآموزی به خانه فرهنگ دهلی نو رسیدیم و تا مدت پانزده روز از این دوره استفاده کردیم و سعی کردیم که زبان فارسی بخصوص مکالمه را بهتر یاد بگیریم. من دیدم که استاد عابدی آن قدر حرفش اهمیت داشت که با فرمایش ایشان خانه فرهنگ قانون خود را عوض کرد، اینجا تقریباً مدت دو هفته با آقای عابدی گذرانیدیم که برای ما باعث افتخار بود. خوشحالی دیگر من این بود که با استادان ممتاز زبان فارسی که برای تدریس از ایران تشریف آورده بودند، آشنا شدیم.

با وجود این که استاد عابدی یک شخصیت نام‌آوری بود و تمام آرامش و آسایش را در خانه خودش داشت ولی بسیار اهل سادگی بودند، ایشان به همراه دانشجویان و استادان به زمین بر فرش می‌خوابیدند. مسئولان خانه فرهنگ هر چند که خواهش کردند که جای بهتری برای استاد تهیه بنمایند ولی استاد هرگز راضی نشد، این تواضع نشان دهنده همان روایت قدیمی عظمت پدر خانواده است. وقتی که ایشان بیکار می‌شد، درباره سفرهای خودش حرف می‌زد و تجربیات جدید را برای همه بیان می‌کرد. ما از شنیدن تجربیات استاد فهمیدیم که برای حصول علم چه قدر جدّ و جهد باید انجام بدهیم.

از موقعی که با فارسی‌دانان بیشتر آشنا شدیم، تحقیق کردن هم برای ما سهل و آسان شد و آرام آرام عزم و همت ما هم محکم‌تر شد. شخصیت استاد برای زبان و ادب فارسی کمتر از کتابخانه یا دایرةالمعارف نبود.

استاد عابدی داور پایان‌نامه دوره دکتری بنده هم بودند و دفاع پایان‌نامه بنده در سال ۱۹۹۱ م برگزار شد، آن سال تمام هند دچار درگیری‌های شدیدی شده بود و اوضاع هند خیلی متشنج شده بود، هیچ کسی همت نمی‌کرد که از خانه بیرون برود، در آن موقع استاد عابدی برای جلسه دفاعی از دهلی تا پتیهاله سفر کرد.

ماه فوریه سال ۱۹۹۱ م مدرک دکتری گرفتم و بعد از فراغت از دانشگاه، بزرگترین مسئله استخدام بود، دانشگاه پنجابی پتیهاله نیاز به دو استادیار زبان فارسی داشت، بنده برای استخدام خیلی نگران بودم و مسلسل در این تلاش بودم که بزودی استخدام بشوم و برای این کار هم نگران بودم و هم خودم را برای مصاحبه آماده می‌کردم هر دو تا استادان ما آقای دکتر ذاکر حسین نقوی مرحوم و آقای دکتر زینت الله جاوید می‌خواستند هر دو تا شاگردان‌شان یعنی بنده و دکتر طارق کفایت الله استخدام شوند. وقتی شنیدم که برای مصاحبه استاد عابدی تشریف می‌آورند خیلی خوشحال شدم درحالی‌که درباره اهل دهلی می‌گفتند که اهل دهلی غیر از دهلوی کسی دیگر را استخدام نمی‌کنند، ولی بنده آن موقع متوجه شدم که یکی از داوطلب‌ها که از دهلی برای مصاحبه آمده بود استاد عابدی به لهجه جدی به او گفت که تو چرا بدون مطالعه و آمادگی اینجا آمدی؟ از این عمل بنده یک کمی مطمئن شدم. در پتیهاله بنده با روحیات استاد عابدی بیش از پیش آشنا شدم. یک چیز دیگر هم در پتیهاله درباره استاد معلوم شد و آن این بود که ایشان به تمام استادان زبان فارسی خیلی احترام می‌گذاشت و مثل یک بزرگ خانواده می‌خواست که با یکی یکی تمام افراد خانواده آشنا شود. الحمدلله که استاد حافظه قوی هم داشت، هر موقع که ایشان به پتیهاله می‌آمد، از بنده درباره دکتر طارق کفایت الله و عزیز و اقارب هم نام به نام احوال‌پرسی می‌کردند. اگر قبلاً با کسی یک‌بار ملاقات می‌کرد، حتماً در ملاقات دیگر درباره آن ملاقات قبلی هم حرف می‌زد. به‌رحلت دکتر ذاکر حسین نقوی رئیس بخش فارسی دانشگاه پنجابی پتیهاله، پنجاب یک تعزیت‌نامه فرستاد و برای شرکت در مراسم چهلم به‌وطن مرحوم سیرسی هم رفته بود.

قدم به قدم در ترقی بنده شفقت و مهربانی‌های استاد عابدی نمایان است. بعد از رسیدن به سمت استادیاری برای شرکت در سمینار و کنفرانس‌های انجمن استادان هند به شهرهای مختلف هند مثل احمدآباد، بمبئی، مدراس و غیره سفر کردیم و در این سفر همواره همراه و مشوق ما استاد عابدی بودند که واقعاً برای من همراهی با ایشان یک سعادت بود. یک سفری بود که من و استاد تنها بودیم، این سفر از مدراس تا پانندیچیری بود. بعد از اختتام کنفرانس مدراس به ما گفتند که می‌خواهیم به پانندیچیری برویم. آنجا نشان‌های فرهنگ فرانسه و آشرم سری اوربندو را می‌بینیم. پانندیچیری تنها ایالتی هست که تا آخر حکومت فرانسه آنجا بوده است. در این سفر خیلی چیزهای از استاد یاد گرفتم و تجربه‌های جدید به دست آوردم. این مشاهدات و تجربیات زندگی مرا بیش از پیش پخته‌تر ساختند.

اکثر به دولتخانه عابدی حاضر می‌شدم، هر موقع که به دولتکده ایشان می‌رفتم، استاد تا مرا می‌دید می‌گفت که این روزها چه کار داری انجام می‌دهی؟ کار جدید را باید بگویند چه موضوعی را برای تحقیق انتخاب کرده‌ای. وقتی که کتاب خودم «فارسی میں تاریخ گوئی کی روایت» را دید فوری گفت این کار خیلی لازم بود. بعداً فرمود که بعضی کتابها و شاعران باقی مانده‌اند که تا به حال معرفی نشده‌اند این را هم به کارتان اضافه کنید. ایشان همیشه در کارهای تحقیقی و علمی مشغول بودند. سه چهار سال قبل از وفات برای شرکت در سمینار و کنفرانس خارج از دهلی رفتند ولی با وجود کهنسالگی و بیماری به درخواست شاگردان خود در برنامه‌هایی که در دهلی برگزار می‌شد حتماً شرکت می‌کردند، اگر دو سه ماه با استاد ملاقات نمی‌شد، به خانه زنگ می‌زدند و می‌گفتند کجا هستی؟ بیایید. وقتی که شاگردانش را می‌دید خیلی خوشحال می‌شد. آخرین ملاقات بنده با استاد عابدی همراه دکتر کلیم اصغر تقریباً یک ماه قبل از رحلت ایشان به دولتکده مرحوم رفتیم، در آن زمان هم استاد دنبال ابیات ناشناخته نظیری بودند، آن ابیاتی که تا به حال چاپ نشده‌اند استاد این کار را به بنده سپردند و گفتند که اشعار نظیری که تا به حال چاپ نشده‌اند و زینت دیوان نگردیده‌اند آن را پیدا کنید و یک مقاله بنویسید و چاپ کنید تا کار من و شما عیان شود. وقتی که چهره استاد را نگه کردیم چشم‌های من و کلیم اصغر غمناک شد. چون دریافتم که روزهای آخر عمر

استاد است. خداوند عالم مسئولیت نظم و ضبط کفن و دفن ایشان را هم به سهم اینجانب گذاشت، اما در همان هنگام تشییع جنازه از مسجد باب‌العلم، نورنگر تا قبرستان بتله هاؤس این چنین احساس می‌کردم که آقای عابدی همواره از من سؤال می‌کنند که عراق رضا! کار نظیری به کجا رسیده؟